



Critique of Seyyed Yazdi's View on the Criteria of Virginity and the Disqualification of the Father and Paternal Grandfather's Guardianship

Morteza Khalili 

Received: 12 September 2024 | Received in revised form: 01 November 2024 | Accepted: 14 January 2025 | Published: 30 June 2025

Abstract

In Imamiyah jurisprudence, the marriage of a virgin girl is contingent upon the consent of her guardian, and if the virgin girl becomes a thayyibah (a woman who has lost her virginity), the guardian's consent is no longer required. The question arises as to whether the loss of virginity and the criteria for thayyibah are based solely on a valid marriage. Is the evidence supporting such a criterion plausible? Does the loss of the hymen occur due to factors such as adultery, mistaken intercourse, or sexual relations with a spouse, or is it based on the removal of virginity through legitimate intercourse? The significance of this issue lies in the numerous rulings that depend on the status of thayyibah, including the legal and religious view that the consent of the father or paternal grandfather is no longer necessary for the marriage of a thayyibah. However, the definition of what constitutes thayyibah remains ambiguous. Seyyed Yazdi, in contrast to the prevailing opinion among Imamiyah jurists, asserts that the loss of virginity is only valid based on a legitimate marriage. His argument is based on the notion of common understanding, which can be inferred from religious narrations, customs, and texts; however, all of these arguments face serious criticism. According to this research, the criteria for thayyibah cannot be limited solely to marriage. It appears that the criterion for thayyibah is absolute penetration, as the combined implications of the narrations suggest, alongside the exclusion of the narratives of Ibrahim ibn Maymun and Abdul Rahman from credibility. However, addressing the evidentiary value of these two narrations, the realization of either of the two criteria (penetration or consummation by virtue of marriage) is sufficient for the disqualification of the father and paternal grandfather's guardianship, since the principle is that exceptions are restrictive, thus validating Seyyed Yazdi's proposed criterion.



Keywords: Marriage, Virgin, Thayyibah, Contract, Paternal Guardianship.

* Advanced Level 4 Graduate and Instructor of Higher Studies at the Qom Seminary

□ Khalili, M., & Hassani, M., (2025)., Critique of Seyyed Yazdi's View on the Criteria of Virginity and the Disqualification of the Father and Paternal Grandfather's Guardianship. *Journal of New Issues in Islamic Jurisprudence*, 3 (1), 260-282. <https://doi.org/10.22091/rcjl.2025.10791.1055>



نقد دیدگاه سید یزدی در معیار ثبوت و سقوط ولایت پدر و جد پدری

مرتضی خلیلی ^{ID}*

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۶/۲۲ | تاریخ اصلاح: ۱۴۰۳/۰۸/۱۱ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۲۵ | تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۴/۱۰

چکیده

در فقه امامیه ازدواج دختر باکره مشروط به اذن ولی است، و در صورتی که دختر باکره، ثیه شود اذن ولی ساقط می‌گردد. محل سوال این است که آیا زوال وصف بکارت و معیار ثبوت، مبتنی بر ازدواج صحیح است؟ آیا مستندات چنین معیاری قابل پذیرش است؟ آیا بر زائل شدن پرده بکارت با عواملی مانند زنا، وطی به شبهه و وطی همسر ... است؟ و یا مبتنی بر ازاله بکارت با وطی مشروع است؟ اهمیت مطلب بر اساس احکامی متعددی است که بر وصف ثبوت موقوف است، من جمله این که از نظر قانون و شرع اذن پدر یا جد پدری در ازدواج ثیه ساقط است؛ اما در خصوص این که معیار تحقق ثبوت چیست ساکت است. سید یزدی در نظریه‌ای برخلاف مشهور فقهای امامیه معتقد است، زوال بکارت فقط مبتنی بر ازدواج صحیح است. استدلال ایشان بر اساس تبادل است و می‌توان از روایات و عرف و لغت نظر ایشان را استظهار کرد؛ لکن تمامی ادله مذکور با نقد جدی روبه‌روست و بنابر تحقیق معیار ثبوت نمی‌تواند صرف ازدواج باشد. به نظر می‌رسد معیار ثبوت مطلق دخول است، چه این که نتیجه جمع دلالتی روایات به همراه خارج شدن روایت ابراهیم بن میمون و عبدالرحمن از اعتبار چنین می‌باشد؛ اما بنابر رفع مشکل سندی این دو روایت، تحقق احد الملائکین (دخول - تزویج) در سقوط ولایت پدر و جد پدری کافی است؛ زیرا اصل در قیود احترازی بودن است و از این باب معیار مطرح شده از نظر سید یزدی قابل اثبات است.



واژگان کلیدی: ازدواج، بکر، ثیب، عقد، ولایت پدری.

*دانش‌آموخته سطح ۴ و مدرس سطح عالی حوزه علمیه قم | Email

□ خلیلی، مرتضی. (۱۴۰۴). نقد دیدگاه سید یزدی در معیار ثبوت و سقوط ولایت پدر و جد پدری، پژوهش‌های

فقهی مسائل مستحدثه. ۳(۱)، ۲۸۲-۲۶۰. <https://doi.org/10.22091/rcjl.2025.10791.1055>

(۱) مقدمه

یکی از مسائل فقهی که با توجه به تعدد نظرات فقها در عصرهای گوناگون اهمیت دارد، ملاک و حد تمایز بین زنان ثبیه و باکره از منظر فقها می‌باشد. از آنجا که ثبیه و بکر در مقابل هم هستند، تبیین معنای لفظ «باکره» به تبیین معنای لفظ «ثبوت» کمک می‌کند. همان‌گونه که معروف است «تعرف الاشياء باضدادها»، علاوه بر این که ارائه ملاک روشن در تشخیص باکره از ثبیه منشأ آثار فراوانی در احکام و مسائل مربوط به زنان است و در کتاب النکاح و غیر آن نیز مورد کاربرد است و ثمراتی بر آن مترتب است و همچنین در موارد مشتبیه باکره بودن یا نبودن با استفاده از ملاک به دست می‌آید، لذا تشخیص ملاک مهم است و اثبات آن با ادله معتبره به تبیین و تطبیق آن کمک می‌کند. برای این مهم ابتدا مفاهیم مورد بررسی قرار می‌گیرد، آنگاه معیار تمایز از جانب فقها و سید یزدی مطرح می‌شود، سپس مستندات و نقد نظریه سید یزدی در فقه مورد بررسی قرار خواهیم داد و در پایان برای جمع روایات راه حل پیشنهاد می‌گردد و به عنوان پاسخ به چالش اصلی بحث مطرح می‌گردد.

آنچه که در این مجال از مباحث چالش برانگیز است تعیین ملاک ثبوت است، بالخصوص که در این موضوع سید یزدی ضمن مخالفت با مشهور نظریه خاصی ارائه نمودند که با توجه به روایات قابل اثبات نیست و ادله احتمالی آن نیز جای کنکاش دارد.

اهمیت این مطلب به دلیل موقوف بودن ازدواج دختر باکره به اذن پدر یا جد پدری در باب ولایت آب و جد است و همچنین آثار و احکام مهم دیگری است که بر این وصف در سائر ابواب فقهی مترتب است. همان‌گونه که فقها تصریح کرده‌اند ثبوت نقص به حساب می‌آید و باکره بودن جزء صفات کمال است، یعنی صفتی است که اگر زنی متصف به آن باشد، موجب کمال آن زن نسبت به فاقد چنین وصفی است و در نتیجه موجب افزایش مهریه او خواهد بود؛ لذا در بحث تعیین مهرالمثل یکی از صفات مورد بحث بکارت و ثبوت است. همچنین در مبحث «حق همجواری» و «اشترای بکارت» در عقد نکاح و در بسیاری از مسائل «کتاب العیة و الإمام» این وصف محوری دارد و این شاخص مورد استفاده قرار می‌گیرد، همچنین عمل «ترمیم بکارت» در زنان جهت بکرنمایی و بازگرداندن بکارت، در ملاک ثبوت و بکارت محل خلاف است و جای بحث دارد.

تعیین ملاک ثبوت منشأ آثار زیادی در بسیاری از موارد شبهه و بحث برانگیز و مسائل فقهی خواهد بود، که برخی از موارد شبهه را اشاره می‌کنیم که عبارت است از:

۱. دختری است که از دبر مورد دخول واقع شده و پرده بکارت او سالم است، چنین دختری از نظر لغوی و عرفی باکره است هر چند ممکن است نسبت به دختر باکره‌ای که حتی دبراً مدخوله نیست کمتر مورد رغبت واقع شود، که واضح است این دواعی و انگیزه‌ها نمی‌تواند معنای لغوی ثبوت را تحت الشعاع قرار دهد، لکن مورد بحث است.

۲. دخترانی که به صورت مادرزادی پرده بکارت ندارند، و هیچ ارتباطی یا دخولی نداشته‌اند، این نیز یکی از موارد شبهه است که قابل بحث است.

۳. دخترانی که هیچ مباشرتی با مردان نداشته‌اند لکن بر اثر برخی عوامل غیرجماع بکارتشان را از دست داده‌اند و حال مورد بحث واقع می‌شوند: مواردی همچون ورزش، تصادف، بیماری، کرم‌خوردگی، ...

۴. دخترانی که پرده ارتجاعی دارند نیز محل بحث است، زیرا بعد از جماع باز هم پرده بکارتشان باقی است و حتی برخی از این افراد پس از زایمان نیز هنوز پرده بکارت دارند و محل بحث هستند.

لذا لازم است در بخش تعیین ملاک ثبوت در زنان به این بحث رسیدگی شود تا معلوم گردد که مراد از باکره بودن زن چیست و در چه صورت، فردی از جنس مونث با وصف دوشیزگی یاد می‌شود، و در چه صورت متصف به ثبوت می‌گردد و به ایشان زن اطلاق می‌شود.

اکثر فقها در مواضع مختلف، تعبیر متفاوتی از باکرگی و ثبوت ارائه نموده‌اند. به طور مشخص در مبحث کتاب النکاح، ذیل موضوع اولیای عقد و بیان حکم اذن ولی در نکاح باکره، به ارائه تعریف دختر باکره و ملاک ثبوت پرداخته‌اند.

از قرون ابتدایی بعد از عصر حضور معصومین (ع) فقهای عظیم‌الشان شیعه؛ همواره در ضمن مباحث باب نکاح به این بحث به صورت مستقیم و غیرمستقیم پرداختند. از شیخ مفید (در المقنعه)، سید مرتضی (در انتصار) و شیخ طوسی (در خلاف و نهاییه) تا علامه حلی و محقق

حلی، شهید اول (در لمعه) و شهید ثانی (در مسالک) و صاحب جواهر (در جواهر) و سید حکیم (در مستمسک) و سید صادق روحانی در (فقه الصادق) و بزرگانی همچون شیخ انصاری، اراکی، فاضل لنکرانی، زنجانی، مکارم شیرازی و سبحانی در این زمینه در کتاب النکاح مستقلاً بحث کرده‌اند. همچنین برخی پژوهش‌ها به صورت غیرمستقیم مقداری به این بحث پرداخته‌اند، همانند: مقاله «بررسی مفهوم باکرگی و آسیب شناسی آن» اثر جمعی از نویسندگان، مجله پزشکی قانونی ایران، بهار ۱۳۹۶. مقاله «مفهوم فقهی بکارت» اثر سیدرضا احسانپور، مجله فقه پزشکی، زمستان ۱۳۹۲. مقاله «اثر فقدان بکارت در ایجاد حق فسخ برای زوج» اثر سید محمدهادی ذاکر حسینی، در پرتال جامع علوم انسانی، ۱۳۹۰. مبنای سید یزدی در تحقیقی مستقل و مفصل طرح و مورد نقاش و تحلیل صورت نگرفته است و بدین جهت این تحقیق کار جدیدی است. لذا نوآوری این تحقیق به دو جهت است، اولاً از نظر روش بحث و شیوه نقد مطالب و راه حل ارائه شده که برداشت از روایات است. ثانیاً از نظر محتوا مطالبی جدید در این تحقیق ارائه شده است، سید یزدی در استدلال به مبنایش به یک دلیل (تبادر) اکتفا کرده است، در حالی که ادله دیگری به آن اضافه نمودیم و همچنین نقدها و پاسخ‌ها کاری نو است، علاوه بر این که نتیجه اخذ شده برخلاف برداشت ایشان و جدید است.

۲) مفهوم‌شناسی کلیدواژگان

با توجه به این که بسیاری از لغویان واژه ثیب و بکر را در مقابل یکدیگر معنا کرده‌اند و همچنین در منابع روایی و احکام شرعی نیز مقابل یکدیگر قرار داده شده‌اند، می‌توان برای فهمیدن معنای ثیب از معنای بکر کمک گرفت.

۲-۱) ثیب

کلمه «ثیب» از ریشه «ث ی ب» در مقابل باکره به زنی که ازدواج کرده و پس از دخول (آمیزش) از همسرش جدا شده و یا شوهرش مرده است، گفته می‌شود.

در کتاب «تاج العروس» و «لسان العرب» ثیب را چنین معنا کرده است:

«ثیب از زنان، زنی است که ازدواج کرده و از شوهرش جدا شده باشد به هر دلیل، بعد از این که

مقاربت داشتند. ابوهیثم می‌نویسد: زنی است که شوهر داشته و بعد شوهرش بمیرد یا جدا شود سپس به نکاحش برگردد. (زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۳۴۸؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۲۴۸).
در «مجمع البحرین» می‌نویسد: «ثیب به انسانی گفته می‌شود که ازدواج کرده باشد، و بر زن بیشتر اطلاق می‌شود، چون زن به خانواده‌اش معمولاً برمی‌گردد برخلاف مرد.» (طریحی، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۲۱).

۲-۲) بکر

واژه «بکر» یا «بکارت» از ریشه «ب ک ر» است. در لغت عرب دختر را بکر یا عذراء و باکره نام نهاده‌اند. در ذیل به برخی کلمات اهل لغت در مورد کلمه بکر ذکر می‌کنیم:
در کتاب «العین» باکره را چنین تعریف نموده: «بکر: زنی است که مس نشده باشد. بکر یعنی بچه اول، چه پسر باشد و چه دختر.» (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۵، ص ۳۶۴). در برخی از کتب لغت، میزان باکره بودن را ازدواج نکردن دانسته‌اند، مثلاً فیومی در «مصباح المنیر» چنین می‌نویسد: «بکر: کسی است که بیوه نباشد، خواه مرد باشد یا زن و آن کسی که ازدواج نکرده است.» (فیومی، بی تا، ج ۲، ص ۵۹).

راغب اصفهانی در «مفردات» می‌نویسد: «مراد از بکر در کلام خداوند متعال نه سخت پیر و از کار افتاده و نه بکر (جوان کار نکرده) جنس ماده‌ای است که سابقه زاییدن ندارد. وجه نامگذاری دختری که ازاله بکارت نشده به بکر درمقابل بیوه به جهت تقدم باکره نسبت به بیوه است {یعنی باکره سابقه زاییدن ندارد و از این حیث بر بیوه تقدم و برتری دارد}؛ در مواردی که واژه بکر به عنوان صفتی برای زن به کار می‌رود، و جمع بکر ابکار است.» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۱۴۰).

۲-۳) عقد ازدواج

به دلیل این که نظریه مورد بحث این مقاله نظر سید یزدی است و لذا لازم است مفهوم عقد هم تنقیح گردد:

«عقد» در لغت، به معنای گره زدن، بستن و محکم کردن چیزی است. عقود اسلامی در فقه به پیمان‌های دوطرفه مانند نکاح، بیع، مضاربه، مساقات و قرض الحسنه گفته می‌شود. این

پیمان‌ها شامل روابط مالی و غیرمالی است و از احکام امضایی به حساب می‌آیند. هر عقد معامله‌ای که در آن قواعد شرعی رعایت شود، می‌تواند به عنوان عقد اسلامی قرار بگیرد. عقود دارای تقسیمات مختلفی از جمله لازم و جایز و صحیح و فاسد است. صیغه ازدواج عبارت است از الفاظی که به واسطه آن زن و مرد به ازدواج یکدیگر درمی‌آیند. صیغه عقد ازدواج تنها با ایجاب و قبولی که به زبان آید، ثابت می‌شود و صرف رضایت باطنی کافی نیست. ایجاب به معنای پیشنهاد انجام یک معامله به شخص دیگر است. قبول نیز عبارت است از رضایت به پیشنهادی که برای آن معامله داده شده است.

۲-۴) نکاح

لذا عقد با نکاح مساوی نیست، برای کلمه نکاح معانی‌ای ذکر شده است، که به چند دسته تقسیم می‌شوند:

اول: در برخی کتب لفظ نکاح را در اصل به معنای «منضم شدن دو شیء به هم» گرفته‌اند، و معانی دیگر آن استعمال در عقد نکاح و نفس عمل آمیزش جنسی است.

«زجاج گفته است: نکاح در لغت به معنای به هم پیوستن و جمع شدن است، هنگامی که گفته می‌شود نکحت الأشجار، در جایی است که برخی درختان به برخی دیگر پیچیده شده باشد، در لغت به معنای عقد و وطنی نیز به کار می‌رود.» (سعدی، ۱۴۰۸ق، ص ۳۶۰).

دوم: برخی لغویون نکاح را به معنای عقد گرفته‌اند، برای نمونه در کتاب «مقایس اللغة» چنین آمده است:

«نکاح به معنای عقد است نه وطنی، وقتی گفته می‌شود نکحت یعنی ازدواج کردم.» (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۵، ص ۱۷۵).

سوم: نکاح را به معنای تزویج و تزوج گرفته‌اند، مانند کتاب «المحیط» آمده، نکاح یعنی ازدواج و نکح، بضع است، و «إمرأة ناکح» یعنی زنی که دارای همسر است (ابن عباد، ۱۴۱۴ق، ج ۶، ص ۳۸۲).

چهارم: در برخی از کتاب‌ها نکاح را به معنای، وطنی و جماع گرفته‌اند:

در «تاج العروس» چنین بیان کرده است: «نکاح که نون آن مکسور است، در لغت برای

دلالت بر معنای وطی وضع شده است، قولی است که به عقد وطی گفته می‌شود؛ چون عقد همان تزویج است که سبب وطی مباح است.» (زییدی، ۱۴۱۴ق، ج ۴، ص ۲۴۰).
شیخ انصاری در تبیین معنای نکاح چنین می‌فرماید: «در این که آیا نکاح حقیقت در وطی یا عقد یا در هر دو حقیقت است، یا در هر دو مجاز است، اختلاف شده است، ظاهر این است که مراد از «عقد» در اینجا حاصل عقد است، نه صرف ایجاب و قبول، و در فارسی از آن، به زن گرفتن یا شوهر گرفتن تعبیر می‌شود.» (انصاری، ۱۴۱۵ق، ص ۲۵).

۳) معیار تمایز زنان باکره و ثیبه

در این زمینه چهار نظر مطرح شده است:

گاه برخی از فقها وجود پرده ظاهری در مهبل زن را نشانه بکارت وی دانسته (عاملی، ۱۴۰۰ق، ج ۱، ص ۳۸۳) و برخی دیگر عدم خرق پرده بکارت از طریق وطی را ملاک بکارت شمرده‌اند (نجفی، ۱۳۶۲، ج ۲۹، ص ۲۹۰). برخی از فقها نیز در ضابطه فوق، وطی شرعی را مد نظر قرار داده (نراقی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۶، ص ۱۲۳) و عده‌ای نیز صرف عدم ازدواج صحیح را نشانه باکره بودن زن دانسته‌اند. اهمیت این مطلب به دلیل موقوف بودن ازدواج دختر باکره به اذن پدر یا جد پدری در باب ولایت أب و جد و همچنین آثار و احکام مهم دیگری است که بر این وصف در سائر ابواب فقهی مترتب است.

۴) دیدگاه سید یزدی در معیار ثبوت

سید یزدی در کتاب گرانمایه «عروة الوثقی» برخلاف مشهور ملاک ثبوت را دائرمدار عقد ازدواج می‌داند. بنابر نظر ایشان ثبب کسی است که ازدواج کرده باشد، و بکر کسی است که ازدواج نکرده باشد؛ لذا هر مرد و زنی که ازدواج کرده باشد ثبب به‌شمار می‌آید، هرچند آمیزش نکرده باشد. برعکس، کسانی که ازدواج نکرده‌اند، باکره‌اند، هرچند به‌سبب آمیزش حرام یا به سببی دیگر بکارت خود را از دست داده باشند. وی در این موضوع چنین می‌نویسد: «در صورتی که بکارت دختر از طریق غیر وطی مانند پریدن و مثل آن زائل شود، در حکم بکر است و در صورتی که به‌سبب زنا یا وطی به شبهه زائل شده باشد در آن اشکال است، و بعید نیست که ادعا شود ملحق به

بکر است، چون معنایی که از لفظ «بکر» متبادر به ذهن می‌شود، کسی است که ازدواج نکرده باشد؛ بنابراین اگر ازدواج کند و قبل از وقوعه، شوهرش بمیرد یا او را طلاق دهد، ثیب شده است، و مراعات احتیاط اولی است.» (یزدی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۸۶۵).

امام خمینی (ره) در حاشیه این مسئله می‌فرماید: «قائل شدن به این نظر بعید نیست» (یزدی، ۱۴۱۹ق، ج ۲، ص ۸۵۱). مرحوم حکیم در مورد این ملاک می‌فرماید: «کسی موافق با این قول نمی‌باشد و فقط مصنف قائل به این قول است.» (حکیم، ۱۴۱۶ق، ج ۱۴، ص ۴۵۱).

همانطور که مشخص است طبق این ملاک فقط تحقق عقد ازدواج در تحقق ثیبوت مؤثر است و مراد از تحقق ازدواج یعنی انشای عقد زواج بین زوجین طوری که عنوان زوجیت بر آن‌ها بار شود، یعنی ازاله بکارت و دخول هیچ یک در ایجاد این ملاک برای ثیبوت تأثیری ندارند، و شامل وطی شبهه نمی‌شود؛ لذا معیار اول (ازاله بکارت مطلقاً) و معیار دوم (دخول مطلقاً) با این ملاک نسبت عموم و خصوص من وجه دارد؛ یعنی ممکن است مواردی فقط عقد ازدواج رخ دهد که در این صورت ثیبوت محقق می‌شود، و ممکن است عقد ازدواج با هر یک از ملاک‌های قبلی (ازاله بکارت و دخول) محقق شود که فرض اجتماع به حساب می‌آید و در این صورت نیز ثیبوت محقق می‌گردد، و در صورتی که هر یک از ملاک‌های قبلی به تنهایی بدون عقد محقق شوند، ثیبوت محقق نشده است. البته باید توجه داشت این ملاک نسبت به ملاک سوم که دخول شرعی را ملاک تحقق ثیبوت می‌دانست، نسبت عموم و خصوص مطلق دارد؛ یعنی هر جا دخول شرعی اتفاق افتاده است - چون که همراه با تحقق عقد شرعی است - ملاک چهارم محقق شده است، و در مواردی که فقط عقد محقق شده باشد، ثیبوت بنابر ملاک چهارم محقق گشته است و بنابر ملاک سوم محقق نشده است. این تحقیق به تبیین نظر خلاف مشهور سید یزدی در ملاک ثیبوت و نقد مستندات آن که مطرح شده یا ممکن است مطرح شود، می‌پردازد و پس از آن معیار حق را مطرح می‌نماید.

۵) مستندات مسئله

۵-۱) تبادر

سید یزدی در کتاب گرانهای «عروة الوثقی» معتقدند متبادر از کلمه بکر، عدم ازدواج است،

و لو زنا یا وطی شبهه واقع شده و عذر هم زائل شده باشد، لذا به مجرد شوهر کردن احکام ثبیه بار خواهد شد، هر چند وقاع صورت نگرفته باشد و در مجموع وقاع یا عدم آن و ازاله بکارت یا عدم آن هیچ تأثیری در تحقق معنای ثبوت ندارند، بلکه معیار فقط بر مدار عقد ازدواج می باشد (یزدی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۸۶۵).

یکی از شارحین عروه در توضیح این دلیل مراد از تبادر را انصراف می دانند، و منظور از ازدواج را دخول مستند به نکاح صحیح تعبیر می کنند (اشتهاردی، ۱۴۱۷ق، ج ۳۰، ص ۱۴۶) که این تعبیر برخلاف ظاهر است.

۲-۵ روایات

در بحث ولایت آب و جد، تعدادی روایات وارد شده است، که می توان برای استظهار مفهوم ثبوت از آن استفاده کرد:

۱-۲-۵ روایت حلبی

«عن الحلبي، عن أبي عبد الله (ع) انه قال في المرأة التي تخطب الي نفسها، قال: هي املك بنفسها تولي امرها من شاءت اذا كان كفواً بعد ان تكون قد نکحت رجلاً قبله.»

از حلبی روایت شده، از امام صادق (ع) در مورد زن ثیب که برای خودش خواستگاری می کند؟ فرمودند: «زنی که ثیب است؛ مالک و صاحب اختیار امور خودش است و می تواند هر مردی را که هم شأن او است برای خودش خواستگاری و با او ازدواج کند؛ در صورتی که قبلاً با مردی ازدواج کرده باشد.» (عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۰، ص ۲۶۹).

همانند همین حدیث به طریقی دیگر از حسن بن زیاد و عبدالله بن سنان روایت شده است؛ و از آنجایی که روایت حلبی صحیح السند است، به بررسی این دو روایت نمی پردازیم (عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۰، ص ۲۶۷).

۲-۲-۵ روایت عبد الخالق

«عن عبد الخالق قال: سألت أبا عبد الله (ع) عن المرأة التي تخطب الي نفسها قال: هي املك بنفسها تولي من شاءت اذا كان كفواً بعد ان تكون قد نکحت زوجاً قبل ذلك.»

از عبد‌الخالق روایت شده، سوال کردم از امام صادق (ع) در مورد زن ثیب که برای خودش خواستگاری می‌کند؟ فرمودند: «زنی که ثیب است؛ مالک و صاحب اختیار امور خودش است و می‌تواند هر مردی را که هم‌شان او است برای خودش خواستگاری و با او ازدواج کند؛ در صورتی که قبلاً با مردی ازدواج کرده باشد.» (عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۰، ص ۲۶۸).

۳-۲-۵ روایت عبدالرحمن

«عن عبد الرحمن بن أبي عبد الله قال: سألت أبا عبد الله (ع): عن الثيب تخطب الي نفسها! قال: نعم هي امك بنفسها تولي امرها من شاءت اذا كان قد تزوجت زوجاً قبله.»

از عبدالرحمن بن ابی عبدالله روایت شده، سوال کردم از امام صادق (ع) در مورد زن ثیب که برای خودش خواستگاری می‌کند؟ فرمودند: «زنی که ثیب است؛ مالک و صاحب اختیار امور خودش است و می‌تواند هر مردی را که هم‌شان او است برای خودش خواستگاری و با او ازدواج کند، در صورتی که قبلاً با مردی ازدواج کرده باشد.» (عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۰، ص ۲۷۱).

۴-۲-۵ روایت ابراهیم بن میمون

«عن ابراهيم بن ميمون عن ابي عبد الله (ع) قال: اذا كانت الجارية بين ابويها فليس لها مع ابويها امر و اذا كانت قد تزوجت لم يُزوجها الا برضا منها.»

از ابراهیم بن میمون روایت شده، از امام صادق (ع) فرمودند: «دختری که پیش پدر و مادرش است، از خود اختیاری ندارد، یعنی اگر تزویج کرده، تزویج نمی‌گردد مگر با رضایت خودش، یعنی حکم باکره از بین رفته است و ثیبه شده است.» (عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۰، ص ۲۸۴).

۵-۲-۵ صحیحه علی بن جعفر

«علي بن جعفر في كتابه عن أخيه موسى بن جعفر (ع)، قال: سألته عن الرجل هل يصلح له ان يزوجه ابنته بغير اذنها! قال: نعم ليس يكون للولد امر الا ان تكون امرأة قد دخل بها قبل ذلك فتلك لا يجوز نكاحها الا ان تستأمر.»

در کتاب علی بن جعفر آمده که از برادرشان امام موسی بن جعفر (ع) سؤال کرده و پرسیدم، آیا مرد صلاحیت دارد که دختر خود را بدون اذن او به تزویج کسی درآورد؟ امام

(ع) فرمود: «بله! فرزندان نمی‌توانند مخالفت کنند مگر این که دختری باشد که قبلاً ازدواج کرده و به او دخول شده باشد (ثیب) که در این صورت شوهر دادنش بدون رضایت و اجازه او جایز نیست.» (عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۰، ص ۲۶۸).

در نگاه اولیه این روایات به دو طایفه قابل تقسیم هستند، طایفه اول دلالت می‌کند بر این که کسی که ازدواج کرده ثیبه است و کسی که ازدواج نکرده، باکره است. تقریباً همه روایات به جز روایت علی بن جعفر جزو این طایفه هستند. و طایفه دوم دلالت می‌کند بر این که ثیب کسی است که مدخوله شده است، و اگر مدخوله واقع نشود، باکره محسوب می‌شود. فقط روایت علی بن جعفر بر این مدلول دلالت می‌کند.

طبق دو دسته روایاتی که ذکر شد، به دو بیان مبنای سید یزدی قابل تقریب است: بیان اول: در واقع ملاک و معیار در هر دو گروه از روایات، همان نکاح و ازدواج است، یعنی تحقق عقد ازدواج به تنهایی معیار است. اما چون غالباً ازدواج منجر به آمیزش و نزدیکی می‌شود روایات دسته دوم، قید آمیزش و دخول را از باب غالبیت ذکر نموده‌اند. پس دخول و آمیزش خصوصیت نداشته و معیار برای باکره و ثیبه بودن نیست، بنابراین ثیبه زنی است که شوهر کرده باشد هر چند دخولی صورت نپذیرفته و پرده بکارش باقی باشد.

بیان دوم: مبنای سید یزدی فقط در موثقه ابراهیم بن میمون که قید «إذا كانت قد تزوجت» را قابل اثبات است، و فقط در این روایت تصریح به ازدواج شده است و قیود دیگر که در دیگر روایات آمده است ناظر به همین امر می‌باشد (خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۳۳، ص ۲۲۲) و کاملاً ظهور در تحقق ازدواج دارد. اضافه بر این که با توجه به قرائن ذیل می‌توان به تقویت این نظر پرداخت: یکم- همان‌طور که در معنای لغوی اشاره شد ریشه لغوی ثیب: «نکح و رجع عن نکاحه» می‌باشد، بدون این که دخول در معنی ثیب و ریشه لغوی آن دخالت داشته باشد، و رجوع از نکاح در مورد زن معقود علیها صدق می‌کند.

دوم- ظاهراً فلسفه اعتبار اذن ولی در نکاح باکره این است، کسی که نکاح نکرده تجربه و خبرویت ندارد، اما اگر نکاح کرد و جدا شد، برای بار دوم، تجربه به دست آورده است، و دخول به تنهایی دخالتی در این تجربه ندارد و آنچه دخالت دارد اصل نکاح است.

سوم- نکته دیگری که در این ملاک وجود دارد این است که قائل شدن به این ملاک حيله شرعی به جهت استخلاص از اذن ولی را سخت می‌کند. برای نمونه دختری می‌خواهد به میل خود ازدواج کند و بکارت خویش را مانع می‌بیند و دست به زنا می‌زند و پس از آن ثیه می‌شود و دیگر نیازی به اذن ولی ندارد و با میل خویش اقدام به ازدواج می‌کند؛ اما بنابر ملاکی که مختار سید یزدی است، دور زدن اذن ولی سخت می‌گردد و به خاطر تکلفات و تشریفات دختر نمی‌تواند با فردی ازدواج کند تا ثیب گردد و بعد از جدا شدن از آن با کسی که میل دارد ازدواج نماید.

چهارم- «اطلاق روایات متضافه را نمی‌توان با صحیحۀ علی بن جعفر مقید کرد، بلکه باید صحیحۀ را حمل بر استحباب کنیم. همان‌گونه که در اصول داشتیم که اگر روایات متضافه، مطلق باشند و یک روایت، مقید باشد، می‌گوئیم قید در مقام استحباب است نه این که روایات مطلق را حمل بر مقید کنیم. ان قلت: در معنای ثیب، دو حدیث با هم متعارض شد که هر دو صحیحۀ هستند (صحیحۀ حلبی که می‌گوید عقد کافی است و صحیحۀ علی بن جعفر که می‌گوید دخول شرط است) که هیچ کدام ترجیحی بر دیگری ندارد، چرا یکی ترجیح داده شده؟ قلت: در طرف اعتبار عقد در حدوث ثبوت روایت زیاد است و روایت منحصر به صحیحۀ حلبی نیست، بلکه سه حدیث معتبر دیگر هم داریم که و لو صحیحۀ نیستند، ولی چون متضافه هستند، می‌توانند مؤید باشند، علاوه بر این قرائنی هم ذکر کردیم (مادامی که ازدواج نکرده، خبرویت ندارد و بعد از نکاح خبرویت پیدا می‌کند و دخول باعث خبرویت نمی‌شود) که این قرائن همگی اعتبار عقد را تأیید می‌کند.» (مکارم شیرازی، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۳۰۵).

۵-۳) معنای عرفی

سومین دلیل بر این معیار، معنای عرفی ثیب است، چرا که ظاهراً معنای متعارف ثیب زنی است که عقد کرده باشد، و ارتکاز عرفی بر این قائم است که هر کس عنوان معقودعلیها پیدا کرده باشد و لو این که وطی نشده باشد، دیگر بکر بر او اطلاق نمی‌گردد (صدر، ۱۴۲۰ق، ج ۶، ص ۱۸۳).

۵-۴) معنای لغوی

برخی از کتب لغت میزان باکره بودن را ازدواج نکردن دانسته‌اند و در مقابل معنای ثبوت

روشن می‌گردد؛ مثلاً در «مصباح المنیر» آمده است: بکر مقابل ثیب است، چه مرد یا زن و او کسی است که ازدواج نکرده باشد، «بکر برخلاف ثیب است، و دختری است که ازدواج نکرده است» (فیومی، بی‌تا، ج ۲، ص ۵۹).

و در ماده «ثیب» می‌نویسد: «به انسانی گفته می‌شود که ازدواج کرده باشد، «به انسانی ثیب گفته می‌شود که ازدواج کرده است.» (فیومی، بی‌تا، ج ۲، ص ۸۷).

۶) نقد مستندات

برخی از فقها بر ادله این ملاک اشکالاتی مطرح کرده‌اند.

۶-۱) نقد دلیل تبادر

بر دلیل دوم دو اشکال مطرح شده است:

الف) همان‌گونه که در ملاک سوم گذشت؛ محقق نراقی در کتاب مستند مدعی است که به‌صرف ازدواج بدون دخول ثبوت صدق نمی‌کند؛ بلکه از نظر ایشان، اگر شوهر زنی که ازدواج کرده قبل از دخول بمیرد یا او را طلاق دهد عدم سقوط ولایت ابوبن (جریان بکارت) اجماعی است، بلکه بر چنین فردی باکره و دوشیزه بودن صدق می‌کند؛ بنابراین ادعای اجماع نراقی در مقابل تبادر ادعا شده از سید یزدی است (نراقی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۶، ص ۱۲۳).

ب) بسیاری از حواشی عروه به این قسمت متن حاشیه زده‌اند، و این ادعا را نپذیرفتند و گفته‌اند این تبادر صرف ادعا است و اساسی ندارد (سید یزدی، ۱۴۱۹ق، ج ۵، ص ۶۲۵؛ اشتهااردی، ۱۴۱۷ق، ج ۳۰، ص ۱۴۶). البته روشن است که چون تبادر دلیل وجدانی است، نه دلیل برهانی؛ لذا ممکن است تبادر نوع افراد، غیر از تبادر پیش افراد دیگر باشد بنابراین لازم است هر فرد از عرف تبادر نزد خود را مورد اعتنا قرار داده و حجت بدانند.

حکیم معتقد است جهت بحث باید بر روایات متمرکز باشد و می‌فرماید:

«این ادعا (تبادر) خلاف ظاهر است، بلکه ممنوع است، زیرا بکر دختری است که پرده بکارت داشته باشد، و ربطی به ازدواج و عدم ازدواج ندارد، و بهتر است در این زمینه به روایات، استدلال شود، به این شکل که معیار روایات تزویج است نه ثبوت.» (حکیم، ۱۴۱۶ق، ج ۱۴، ص ۴۵۰).

۶-۱-۱) جمع‌بندی نقد دلیل تبادر

بنابر اشکالاتی که در گفتار قبل از جانب فقها بر این ملاک (ازدواج صحیح فقط) وارد شد، معلوم می‌شود که دلیل کافی بر اثبات این ملاک برای تعیین ثبوت و بکارت وجود ندارد و همچنین علاوه بر آن اشکالات، ایرادات دیگری نیز بر آن وارد است.

۶-۲) نقد جمع روایات

اما اشکالی که در جمع این روایات وجود دارد این است که زیاد بودن روایات در یک دسته نمی‌تواند وجهی برای ترجیح باشد، چون که یک روایت صحیح‌السند ممکن است دسته‌ای از روایات یا حتی آیه یا آیاتی از قرآن را تخصیص یا تقیید بزند. بر این اساس کثرت روایات برای ترجیح وجه مناسبی نیست.

با نگاه جامع به روایاتی که در باب ولایت آب و جد وارد شده است، به این نتیجه می‌رسیم که روایات این باب، به سه طایفه قابل تقسیم هستند، چرا که برای کلمه ثیب سه قید جداگانه ذکر شده است: قید «دخول» در روایت علی بن جعفر و قید «تزویج» در روایت ابراهیم بن میمون و عبدالرحمن، و قید «نکاح» در باقی روایات. و از آنجا که در این دو دسته فقط با این دو قید وارد شده است و اصل در قیود احترازی است (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۰۶)، به قرینه این که معنای نکاح در اصل لغت دخول و وطی می‌باشد، و نیز آیات (نساء: ۲۲) و حدیث (عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۲، ص ۲۶۵؛ کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۵۴۱) چنین استعمال شده است (زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۴، ص ۲۴۰)، راه جمع دلالتی کاملاً روشن می‌گردد؛ یعنی روایاتی که همچون صحیح حلی ثبوت را با قید «بعد ان تكون قد نکحت رجلاً قبله» تعریف کرد، با صحیح حلی که با قید «قد دخل بها قبل ذلك» تعریف کرد، یکی هستند و هر دو معنای دخول را اراده کرده‌اند و هیچ تنافی با هم ندارند. بنابراین دختری که بر وی دخول منجر به ازاله صورت نگرفته است، اعم از حلال و حرام، باکره است و دختری که بر وی دخول منجر به ازاله صورت گرفته است، اعم از حلال و حرام، ثیب شده است؛ لذا ولایت پدر و جد از او ساقط شده است. و روایت ابراهیم بن میمون و عبدالرحمن که مشتمل بر قید تزویج «اذا كان قد تزوجت زوجاً قبله» است، به خاطر مشکل سندی کنار گذاشته می‌شود و تنافی در جمع

دلالتی ایجاد نمی‌کند. چرا که خویی در اشکال بر موثقه ابراهیم بن میمون فرموده است: «از آنجایی که برای ابراهیم بن میمون هیچ مدح یا توثیقی وارد نشده است، از نظر سندی مخدوش بوده و قابل استناد نیست.» (خویی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۲۶۱).

روایت عبدالرحمن بن ابی عبدالله به خاطر اشتراک قاسم بین ثقه و غیر ثقه کنار گذاشته می‌شود (خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۳۳، ص ۲۲۲). بنابراین دختری که بر وی دخول منجر به ازاله صورت گرفته است، اعم از حلال و حرام، ثیب شده است؛ لذا ولایت پدر و جد از او ساقط شده است. البته ممکن است اشکال سندی روایت ابراهیم بن میمون حل گردد، بنابر این که «ابراهیم بن میمون» دارای توثیق عام باشد، پس وقوع وی در سند روایت موجب ضعف سند و خدشه در آن نمی‌شود؛ در نتیجه این روایت را فقط به جهت انحراف اعتقادی «ابن فضال» معتبره یا موثقه می‌گردد. زنجان‌ی در تحلیل سند این حدیث چنین می‌فرماید: «به نظر ما ممکن است وثاقتش (روایت ابراهیم بن میمون) را به واسطه روایت ابی المغراء اثبات کنیم. چون نجاشی و بعضی دیگر در مورد ابی المغراء یعنی حمید بن مثنیٰ ثقه ثقه تعبیر کرده‌اند و بعید است شخصی که چنین تعبیر در مورد او شده است، مقید نباشد که از چه کسی روایت نقل می‌کند. پس سند این روایت را ممکن است معتبر بدانیم.» (زنجان‌ی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۱، ص ۳۸۱۸).

همچنین روایت عبدالرحمن نیز قابل تصحیح است، زیرا حسین بن سعید از چهار نفر به نام قاسم نقل حدیث می‌کند: الف) قاسم بن حبیب، از ایشان فقط یک روایت نقل می‌کند؛ ب) قاسم بن سلیمان، از او ظاهراً فقط دو روایت نقل می‌کند؛ ج) قاسم بن عروه؛ د) قاسم بن محمد جوهری. حسین بن سعید از این دو نفر خصوصاً از جوهری بسیار زیاد حدیث دارد و از آنجا که قاسم نامی که بین حسین بن سعید و ابان واسطه می‌شود منحصرأ قاسم بن محمد جوهری است (زنجان‌ی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۱، ص ۴۰۷۵)، خویی به جهت این که قاسم بن محمد در اسناد «کامل الزیارات» واقع شده او را ثقه می‌دانند؛ پس بنابر این تحلیل، سند این روایت تصحیح می‌گردد (خویی، بی تا، ج ۱۵، ص ۵۲).

حال که روایت ابراهیم میمون و عبدالرحمن از نظر سندی مشکلی ندارند و قید تزویج «اذا كان قد تزوجت زوجاً قبله» را ذکر کرده، این کلمه ظهور در ازدواج و عقد دارد، و

نمی‌توان آن‌را به معنای دخول یا آمیزش گرفت؛ لذا طریق جمع بین روایات باید از راه دیگری باشد، به این بیان که مفاد صحیح‌ه علی بن جعفر این است که دخول را تنها علت ثبوت قرار داده و نسبت به دخالت یا عدم دخالت قید دیگر در تحقق ثبوت ساکت است، و از سویی مستفاد از صحیح‌ه حلبی و مثل آن، این است که تحقق نکاح یا تزویج (و لو بدون دخول) برای صدق ثبوت و سقوط ولایت ابرین کافی است، نتیجه چنین شد که هر یک از دخول و تزویج علت برای سقوط ولایت پدر و جد باشد، یعنی دختری که می‌خواهد ازدواج کند، اگر پیشینه مجرد ازدواج را داشته باشد، از این لحاظ که خبرویت پیدا کرده و مالک امر خویش است، لذا ولایت پدر از او ساقط می‌گردد، همچنین دختری که قبل از ازدواج مورد دخول منجر به ازاله گردیده، اعم از حلال یا حرام، ثیب شده است و لذا ولایت پدر و جد از او ساقط می‌شود، بنابراین ملاک سقوط ولایت اب و جد بنا بر جمع بین روایات و احترازیت قیود، تحقق احد الملاکین (دخول - تزویج) است.

۳-۶) نقد معنای لغوی

نمی‌توان به معنای لغوی در این ملاک استدلال کرد، چرا که: اولاً، همان‌طور که روشن است کتب لغت غالباً به دنبال بیان معنای مستعمل‌فیه کلمات هستند نه معنای موضوع‌له، کما این که کثیراً ما دیده می‌شود که لغوی‌ها در تبیین معنای کلمات تنها به معنای مستعمل‌فیه اکتفا کرده و به‌طور واضح و دقیق موضوع‌له و حد و حدود معنای آن را بیان نمی‌کنند (مظفر، ۱۴۳۰ق، ج ۳، ص ۱۴۷).

ثانیاً لغویون در کتب لغت به دنبال بیان معنای غالبی کلمات هستند، و همین امر موجب می‌شود که نتوان به استنادات لغوی مراجعه کرد؛ چرا که معنایی که برای کلمه ذکر می‌کنند با همین احتمال که ممکن است این معنی، فرد غالب و از مصادیق متعارف باشد، حجیت معنای مذکور را دچار خدشه می‌کند و آن را از اعتبار ساقط می‌کند، و روشن است که با وجود احتمال، نوبت به استدلال نمی‌رسد (مظفر، ۱۴۳۰ق، ج ۳، ص ۱۴۷).

۴-۶) نقد معنای عرفی

تمسک به عرف برای اثبات این ملاک از جهتی ابهام دارد؛ زیرا با توجه به آنچه بر فضای

جامعه در آن زمان حاکم بوده است علی‌الخصوص با وجود تعبیر دیگر عرفی در کنار این معنی که توسط فقهای دیگر ادعا شده است (حکیم، ۱۴۱۶ق، ج ۱۴، ص ۴۵۰)، جایی برای استکشاف معنای عرفی و استناد به آن نیست.

۷) نتیجه‌گیری

با توجه به تحلیل‌های صورت گرفته نتایج زیر به دست می‌آید:

۱. معیار عقد ازدواج فقط توسط فقهای همچون سید یزدی به عنوان ملاک ثبوت پذیرفته شد، و این نظریه برخلاف مشهور است.
۲. پذیرش این ملاک ثمرات متعددی در ابواب فقهی و تطبیق بر موارد شبهه دارد.
۳. عمده دلیل بر این ملاک تبادر است، که برخی آن را همان انصراف معنی کرده‌اند.
۴. سه دلیل دیگر از روایات و لغت و عرف را بر این ملاک می‌توان اقامه نمود.
۵. احتمالاتی برای فلسفه ملاک سید یزدی قابل ارائه است.
۶. معیار عدم ازدواج به دو بیان از روایات مطرح شده در باب ولایت آب و جد قابل برداشت است.
۷. با تحلیلی که صورت گرفت مستندات این معیار مورد خدشه است، و بنابر ضعف روایاتی که قید تزویج دارند، معیار مطلق دخول مناسب‌تر است.
۸. روایات را با دو نگاه می‌توان دسته‌بندی کرد و بنابر صحت روایاتی که قید تزویج دارند، می‌توان معیار سید یزدی را به عنوان احد الملائکین اثبات کرد.

منابع

قرآن کریم.

۱. آخوند خراسانی، محمدکاظم. (۱۴۰۹ق). کفایة الأصول. قم: مؤسسة آل البيت (ع) لإحياء التراث.
۲. آمدی، عبدالواحد بن محمد. (۱۴۲۹ق). غررالحکم و درر الکلم. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۳. ابن‌ادریس حلی، محمد بن منصور بن احمد. (۱۴۱۰ق). کتاب السرائر. ج ۲. قم: موسسه نشر اسلامی.
۴. ابن‌بابویه قمی، محمد بن علی (شیخ صدوق). (بی‌تا). علل الشرائع. قم: مکتبه الداوری. (این منبع در متن مقاله ذکر شده بود و اینجا اضافه شد).
۵. ابن‌فارس، احمد بن فارس. (۱۴۰۴ق). معجم مقانیس اللغة. قم: انتشارات دفتر تبلیغات.

۶. ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۴ق). لسان العرب. چ ۳. بیروت-لبنان: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزيع؛ دار صادر.
۷. اشتهااردی، علی پناه. (۱۴۱۷ق). مدارک العروة. چ ۱. تهران-ایران: دار الأسوة للطباعة و النشر.
۸. انصاری، مرتضی بن محمد امین. (۱۴۱۵ق). کتاب النکاح. چ ۱. قم-ایران: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
۹. انصاری، مرتضی. (۱۴۲۰ق). المکاسب المحرمه. قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۰. جوهری، محمد. (۱۴۱۱ق). الصحاح. بیروت: جامعة الإسلامية الغراء.
۱۱. حرانی، ابن شعبه. (۱۴۱۱ق). تحف العقول. قم: کرامت.
۱۲. حرعاملی، محمد بن حسن. (۱۴۰۹ق). وسائل الشیعة. چ ۱. قم-ایران: مؤسسه آل البيت (ع).
۱۳. حرعاملی، محمد بن حسن. (۱۴۱۱ق). وسائل الشیعة. تهران: بی تا.
۱۴. حکیم، سید محسن طباطبایی. (۱۴۱۶ق). مستمسک العروة الوثقی. قم-ایران: مؤسسه دار التفسیر.
۱۵. خویی، سید ابوالقاسم. (۱۴۰۹ق). مبانی العروة الوثقی. چ ۱. قم-ایران: منشورات مدرسة دار العلم - لطفی.
۱۶. خویی، سید ابوالقاسم. (۱۴۱۸ق). موسوعة الإمام الخوئی. چ ۱. قم-ایران: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی.
۱۷. خویی، سید ابوالقاسم. (بی تا). معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرجال. [محل نشر و ناشر ذکر شود].
۱۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۲ق). مفردات ألفاظ القرآن. چ ۱. لبنان-سوریه: دار العلم - الدار الشامیة.
۱۹. زبیدی، سید محمد مرتضی حسینی. (۱۴۱۴ق). تاج العروس من جواهر القاموس. چ ۱. بیروت-لبنان: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزيع.
۲۰. زنجانی، سید موسی شبیری. (۱۴۱۹ق). کتاب نکاح. چ ۱. قم-ایران: مؤسسه پژوهشی رأی پرداز.
۲۱. سعدی ابو جیب. (۱۴۰۸ق). القاموس الفقهي لغة و اصطلاحا. چ ۲. دمشق-سوریه: دار الفکر.
۲۲. شهیدی پور، محمد تقی. (۱۳۹۷). تقریرات خارج فقه مکاسب محرمه. قم: نشر مدرسه علمیه تبریزی. (این منبع در متن مقاله ذکر شده بود و اینجا اضافه شد).
۲۳. شهید اول، محمد بن مکی. (۱۴۰۰ق). القواعد و الفوائد. چ ۱. قم-ایران: کتابفروشی مفید.
۲۴. شهید ثانی، زین الدین بن علی. (۱۴۱۳ق). مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام. چ ۱. قم-ایران: مؤسسه المعارف الإسلامية.
۲۵. صاحب بن عباد، اسماعیل. (۱۴۱۴ق). المحيط فی اللغة. چ ۱. بیروت: عالم الکتاب.
۲۶. صدر، سید محمد. (۱۴۲۰ق). ما وراء الفقه. چ ۱. بیروت-لبنان: دار الأضواء للطباعة و النشر و التوزيع.
۲۷. صدوق، محمد بن علی. (۱۴۳۰ق). آمالی. قم: دار التراث اهل بیت (ع).
۲۸. طباطبایی، سید علی. (۱۴۱۰ق). ریاض المسائل فی بیان الاحکام. قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۲۹. طبرسی، محمد. (۱۴۳۰ق). مجمع البیان. قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه.

۳۰. طریحی، فخرالدین. (۱۴۱۶ق). مجمع البحرين. چ ۳. تهران-ایران: کتابفروشی مرتضوی.
۳۱. فراهیدی، خلیل بن احمد. (۱۴۱۰ق). کتاب العین. چ ۲. قم-ایران: نشر هجرت.
۳۲. فیومی، احمد بن محمد مقری. (بی تا). المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی. چ ۱. قم-ایران: منشورات دار الرضی.
۳۳. کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ق). الکافی (ط-الإسلامية). چ ۴. تهران-ایران: دار الکتب الإسلامية.
۳۴. مکارم شیرازی، ناصر. (۱۴۲۵ق). أنوار الفقاهة - کتاب النکاح. چ ۱. قم-ایران: انتشارات مدرسة الإمام علی بن أبی طالب (ع).
۳۵. مظفر، محمدرضا. (۱۴۳۰ق). أصول الفقه. چ ۵. قم: موسسه نشر اسلامی.
۳۶. نجفی، محمدحسن (صاحب الجواهر). (۱۴۰۴ق). جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام. چ ۷. بیروت-لبنان: دار إحياء التراث العربی.
۳۷. نراقی، احمد بن محمد مهدی. (۱۴۱۵ق). مستند الشیعة فی أحكام الشریعة. چ ۱. قم-ایران: مؤسسه آل البيت (ع).
۳۸. یزدی، سید محمد کاظم طباطبایی. (۱۴۰۹ق). العروة الوثقی. چ ۲. بیروت-لبنان: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
۳۹. یزدی، سید محمد کاظم طباطبایی. (۱۴۱۹ق). العروة الوثقی (المحشی). چ ۱. قم-ایران: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسين حوزه علمیه قم.

References

The Holy Qur'an

1. Ākhūnd al-Khurāsānī, M. K. (1989). *Kifāyat al-uṣūl* [The Sufficiency of Principles]. Mu'assasat Āl al-Bayt ('a) li-Iḥyā' al-Turāth.
2. Āmidī, 'A. al-W. b. M. (2008). *Gurar al-ḥikam wa durar al-kalim* [The Best of Maxims and Pearls of Speech]. Office of Islamic Publication.
3. Anṣārī, M. (1999). *Al-Makāsib al-muḥarramah* [Forbidden Gains]. Society of Teachers of Qom Seminary.
4. Anṣārī, M. b. M. A. (1995). *Kitāb al-nikāḥ* [The Book of Marriage] (1st ed.). World Congress Commemorating Shaykh-i A'zam Anṣārī.
5. Farāhīdī, Kh. b. A. (1990). *Kitāb al-'ayn* [The Book of 'Ayn] (2nd ed.). Hijrat.
6. Fayyūmī, A. b. M. M. (n.d.). *Al-Miṣbāḥ al-munir fī gharīb al-sharḥ al-kabir li-l-Rāfi'ī* [The Illuminating Lamp on the Difficult Passages of al-Rāfi'ī's Major Commentary] (1st ed.). Dār al-Raḍī.
7. Ḥakīm, S. M. Ṭabāṭabā'ī. (1996). *Mustamsak al-'Urwah al-wuthqā* [Holding Fast to "The Firmest Bond"]. Mu'assasat Dār al-Tafsīr.
8. Ḥarrānī, Ibn Shu'bah. (1991). *Tuḥaf al-'uqūl* [Gifts of the Intellects]. Karāmat.
9. Ḥurr al-'Āmilī, M. b. al-Ḥ. (1989). *Wasā'il al-Shī'ah* [The Means of the Shī'ah] (1st ed.). Mu'assasat Āl al-Bayt.
10. Ḥurr al-'Āmilī, M. b. al-Ḥ. (1991). *Wasā'il al-Shī'ah* [The Means of the Shī'ah].
11. Ibn Bābawayh al-Qummī, M. b. 'A. (al-Shaykh al-Ṣadūq). (n.d.). *Ilal al-sharā'i* [The Causes of Laws]. Maktabat al-Dawarī.

12. Ibn Fāris, A. b. F. (1984). *Mu'jam maqāyīs al-lughah* [Dictionary of Linguistic Standards]. Office of Islamic Promotion.
13. Ibn Idrīs al-Hillī, M. b. M. b. A. (1990). *Kitāb al-sarā'ir* [The Book of Secrets] (2nd ed.). Office of Islamic Publication.
14. Ibn Manzūr, M. b. M. (1994). *Lisān al-'Arab* [The Arab Tongue] (3rd ed.). Dār al-Fikr; Dār Šādir.
15. Ishtihārdī, 'A. P. (1997). *Madārik al-'Urwah* [The Sources of "The Firmest Bond"] (1st ed.). Dār al-Uswah.
16. Jawharī, M. (1991). *Al-Šihāh* [The Authentic Dictionary]. Al-Jāmi'ah al-Islāmiyyah al-Gharā'.
17. Khu'ī, S. A. (1989). *Mabānī al-'Urwah al-wuthqā* [Foundations of "The Firmest Bond"] (1st ed.). Manshūrāt Madrasat Dār al-'Ilm - Lutfī.
18. Khu'ī, S. A. (1998). *Mawsū'at al-Imām al-Khu'ī* [Encyclopedia of Imam Khu'ī] (1st ed.). Institute for the Revival of the Works of al-Imām al-Khu'ī.
19. Khu'ī, S. A. (n.d.). *Mu'jam rijāl al-ḥadīth wa tafṣīl ṭabaqāt al-rijāl* [Biographical Dictionary of Hadith Transmitters].
20. Kulaynī, M. b. Y. (1987). *Al-Kāfi* [The Sufficient Work] (4th ed.). Dār al-Kutub al-Islāmiyyah.
21. Makārim Shīrāzī, N. (2004). *Anwār al-fiqāhah - kitāb al-nikāh* [Lights of Jurisprudence: The Book of Marriage] (1st ed.). Madrasat Imām 'Alī b. Abī Ṭālib.
22. Muẓaffār, M. R. (2009). *Uṣūl al-fiqh* [Principles of Jurisprudence] (5th ed.). Office of Islamic Publication.
23. Najafī, M. H. (Šāhib al-Jawāhir). (1984). *Jawāhir al-kalām fī sharḥ sharā'i al-Islām* [Jewels of Discourse: Commentary on Islamic Laws] (7th ed.). Dār Ihya' al-Turāth al-'Arabī.
24. Narāqī, A. b. M. M. (1995). *Mustanad al-Shī'ah fī aḥkām al-sharī'ah* [The Shī'ah's Reliable Reference for Legal Rulings] (1st ed.). Mu'assasat Āl al-Bayt.
25. Rāghib al-Iṣfahānī, Ḥ. b. M. (1992). *Mufradāt al-fāz al-Qur'ān* [Vocabulary of the Qur'an] (1st ed.). Dār al-'Ilm; al-Dār al-Shāmiyyah.
26. Šadr, S. M. (1999). *Mā warā' al-fiqh* [Beyond Jurisprudence] (1st ed.). Dār al-Aḍwā'.
27. Šadūq, M. b. 'A. (2009). *Al-Amālī* [Dictations]. Dār al-Turāth Ahl al-Bayt.
28. Šāhib b. 'Abbād, I. (1994). *Al-Muḥīṭ fī al-lughah* [The Comprehensive Language Dictionary] (1st ed.). 'Ālam al-Kutub.
29. Sa'dī Abū Jayb. (1988). *Al-Qāmūs al-fiqhī lughatan wa iṣṭilāḥan* [Jurisprudential Dictionary: Language and Terminology] (2nd ed.). Dār al-Fikr.
30. Shahīd al-Awwal, M. b. M. (1980). *Al-Qawā'id wa al-fawā'id* [Rules and Benefits] (1st ed.). Mufīd.
31. Shahīd al-Thānī, Z. al-D. b. 'A. (1993). *Masālik al-aḥkām ilā tanqīh sharā'i al-Islām* [Paths of Understanding to Refine Islamic Laws] (1st ed.). Mu'assasat al-Ma'ārif al-Islāmiyyah.
32. Shahīdī Pūr, M. T. (2018). *Taqrīrāt-i khārij-i fiqh: Makāsib-i muḥarramah* [Lecture Notes on Forbidden Transactions]. Tabrīzī Seminary.
33. Ṭabarsī, M. (2009). *Majma' al-bayān* [The Collection of Elucidation]. Society of Teachers of Qom Seminary.

34. Ṭabāṭabā'ī, S. 'A. (1990). *Riyāḍ al-masā'il fī bayān al-aḥkām* [Gardens of Issues in Clarifying Rulings]. Society of Teachers of Qom Seminary.
35. Ṭurayhī, F. al-D. (1996). *Majma' al-baḥrayn* [The Confluence of Two Seas] (3rd ed.). Murtaḍawī.
36. Yazdī, S. M. K. Ṭabāṭabā'ī. (1989). *Al- 'Urwah al-wuthqā* [The Firmest Bond] (2nd ed.). Mu'assasat al-A'lamī li-l-Maṭbū'āt.
37. Yazdī, S. M. K. Ṭabāṭabā'ī. (1999). *Al- 'Urwah al-wuthqā (al-muḥashshā)* [The Firmest Bond (Annotated)] (1st ed.). Office of Islamic Publication.
38. Zanjānī, S. M. Shubayrī. (1999). *Kitāb al-nikāḥ* [The Book of Marriage] (1st ed.). Ra'y-Pardāz Research Institute.
39. Zubeīdī, S. M. M. Ḥ. (1994). *Tāj al- 'arūs min jawāhir al-qāmūs* [The Bride's Crown from the Jewels of the Dictionary] (1st ed.). Dār al-Fikr

